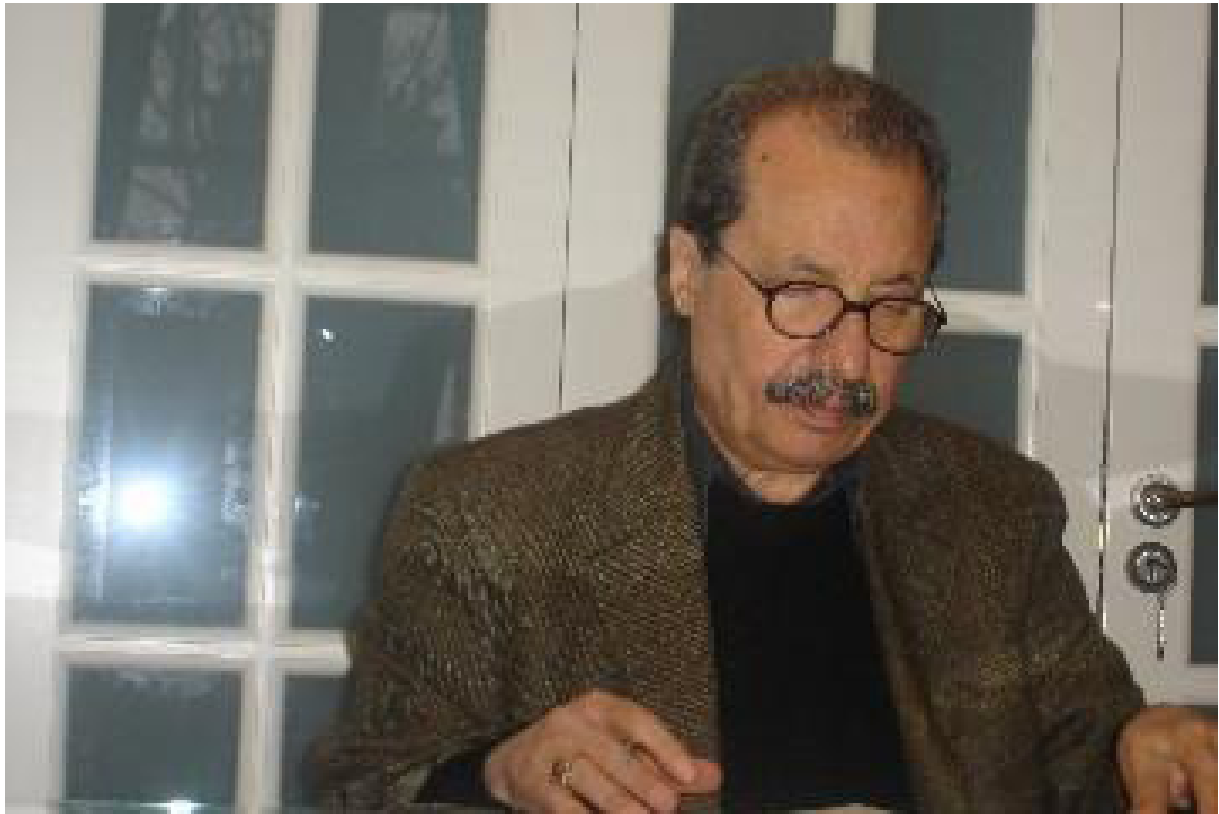


محمود خوشنام

جشنواره « گلها »



از سال های پایانی دهه بیست، جامعه فرهنگی ایران به مرور نیروی تازه ای برای شکفتن و بالیدن پیدا کرد. شعر و نمایش و نقاشی - و حتی موسیقی سنتی ایران به سوی نو شدن میرفت. برای باقی ماندن، گاه گریزی جز پوست انداختن نیست. موسیقی سنتی ایران البته فرایند نو شدن را از پیش از این ها آغاز کرده بود. علینقی وزیری نخستین سنگ بنای آینده اش را بر زمین نهاده بود. ولی بعدها شاگردان مکتب وزیری و نیز ابوالحسن صبا هر کدام به سهم خود این فرایند را پیش بردند و کوشیدند با نوآوری های گونه گون، زنگار ملالی را از بدنه موسیقی سنتی که همچنان به شیوه های قاجار وفادار مانده بود، بزدايند. ارکسترهای تازه به وجود آمد، آوازخوانی ها، ایجاز و طراوت بیشتری پیدا کرد و تصنیفها و ترانه ها از تم ها و ریتم های برانگیزاننده برخوردار شد. تلفیق شعر و موسیقی مورد توجه قرار گرفت و متن های ملال آور « گل و بلبلی » رو به زوال نهاد. چند سالی بعد جامعه موسیقی ایران شاهد « پدیده » تازه ای شد که موسیقی فاخر، باید از مهارت های دست اول بهره بگیرد چراکه « چگونگی » اجرا در موسیقی سنتی ما که در اساس « موسیقی کیفیت » است، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

این پدیده که بر آن نام « گلهای جاویدان » نهادند، ابتکار مردی بود از فرهیختگان ایرانی که اگر چه حقوق خوانده بود و حرفه اش قضاوت بود ولی شعر و موسیقی فاخر به جانش بسته بود. سخن از شادروان داوود پیرنیا است که، محفل آراسته باشکوهی در گرامیداشت او و همکارانش از سوی بنیاد توس در لندن برگزار گردید. پیش از آن که به برنامه گرامیداشت پیرنیا پردازیم بد نیست به کوتاهی با زندگی او آشنا شویم:

داوود پیرنیا در تهران زاده شد و پدرش حسن پیرنیا (مشیرالدوله) از دولتمردان روشنفکر و تاریخ پژوه ایران بود. او پس از تحصیلات ابتدایی وارد مدرسه « سن لویی » شد و پس از چند سال برای ادامه تحصیلات رهسپار سوئیس گردید.

پیرنیا در بازگشت به ایران به خدمت وزارت دادگستری درآمد و « کانون وکلا » را بنیاد کرد. او بعد به وزارت دارائی منتقل شد و در آن جا نیز « اداره آمار » را به وجود آورد. اما پیرنیا در دوره اقامت و تحصیل در اروپا با موسیقی کلاسیک غربی آشنا شد و به فراگیری پیانو پرداخت ولی با این همه موسیقی ایران را از یاد نبرد و در بازگشت به ایران به فکر نوسازی آن افتاد و از آنجا که دانسته بود شعر و موسیقی ایران همزاد یکدیگرند و هر کدام در همنشینی با دیگری است که به تمامی جلوه گر می شود، برنامه گلهای را ابتکار کرد برای عرضه موسیقی فاخر که با « گلزار ادبیات ایران » مانوس باشد.

ابتدا گلهای جاویدان را پدید آورد که همه برنامه را به شعر یک شاعر برجسته اختصاص میداد، پس از آن « گلهای رنگارنگ » را با شعرهای گونه گون در پیوند با نغمه های مختلف بنیاد کرد. شور و شوقی که پیرنیا به شعر و موسیقی داشت، همواره ذهنش را به سوی ساختن برنامه های تازه می برد. « گلهای صحرایی » ویژه موسیقی بومی، « یک شاخه گل » ویژه پیوندهای کوتاه و استثنائی در شعر و موسیقی و سرانجام « برگ سبز » ویژه پیوندهای عرفانی.

از آن پس برنامه گلهای، جایگاهی شد معتبر برای بزرگان شعر و موسیقی ایران. شاعرانی چون رهی معیری، پژمان بختیاری و نویسندگانی چون علی دشتی و لطفعلی صورتگر آهنگسازانی چون روح الله خالقی، جواد معروفی و نوازندگان و خوانندگانی چون مرضیه، بنان، ابوالحسن صبا، مرتضی محجوبی، جلیل شهناز، احمد عبادی، رضا رزمنده و عبدالوهاب شهیدی.

از میان همکاران نزدیک گلهای، نام دو تن را به ویژه باید برجسته ساخت. نخست روح الله خالقی، مردی از مکتب وزیری، آگاه از چم و خم موسیقی سنتی، با دستی توانا در آهنگسازی و مشتاق نوآوری. ارکستر بزرگ گلهای که به وجود آمد، او رهبری اش را بر عهده گرفت و اجراهای درخشانی به یادگار گذاشت.

همکار برجسته دیگر پیرنیا، رهی معیری شاعر و ترانه سرای معروف بود. رهی از زمره اندک ترانه سرایانی بود که با موسیقی نیز آشنایی داشت. حتی از دو دانگ صدا نیز برخوردار بود. در تاریخ ترانه سرایی ایران کمتر شاعری را می توان یافت که با رهی قابل مقایسه باشد. پیوند شعر و موسیقی در کارهای او در اوج دقت و زیبایی بود. رهی یکپارچه تغزل بود و آن را در جان موسیقی نیز می ریخت. بیشتر آنچه را رهی برای برنامه گلهای سرود، غلامحسین بنان خواند و هر چه این یک خواند مهر ماندگاری خورده است. با ورود بنان به عرصه گلهای، خاطر پیرنیا نیز آسوده شد که همیشه در جستجوی خوانندگان خوش صدای ثابت قدم بود...



از آن پس بنان بود و خالقی و رهی... و دامن دامن گل از گلزار شعر و موسیقی ایران! بعدها البته آهنگسازان، شاعران و خوانندگان دیگری نیز راه به برنامه گلها پیدا کردند: علی تجویدی، همایون خرم، پرویز یاحقی، حبیب الله بدیعی، فرامرز پایور، بیژن ترقی، اسماعیل نواب صفا، رحیم معینی کرمانشاهی، تورج الهه، عهدیه، سیما بینا، اکبر گلپایگانی، هایده و مهستی و ... و بر اعتبار و ارزش کار آنان افزوده شد.

حالا که به اینجا رسیدیم بد نیست نگاهی آماری نیز به برنامه های گلها داشته باشیم. در عرصه گلهای جاویدان در جمع ۱۵۷ برنامه، در قلمرو گلهای رنگارنگ ۴۸۱ برنامه تولید و پخش شده است. دستاورد گلهای دیگر نیز چنین

است: یک شاخه گل، ۴۶۵، برگ سبز، ۳۱۲ و گلهای صحرائی ۶۲ برنامه. به این ترتیب دستاورد عرصه های مختلف گلهایی در جمع و طی ۱۰ سال مدیریت و سرپرستی داوود پیرنیا، به رقم شگفتی آور: ۱۴۲۷ برنامه می رسد!

داوود پیرنیا در سال ۱۳۴۴ به سبب بیماری قلبی از یک سو و ناخرسندی از مسئولان تازه وزارت اطلاعات از کار کناره گرفت و شش سالی بعد، در یازدهم آبان سال ۱۳۵۰ چشم از جهان فرو پوشید. گلهایش جاودان باد!

« گلهای » « سایه »

و گلهای پیرنیا، پس از او نیز دوام آورد. آنچنان پرورش یافته بود که از میان رفتنی نبود. سرپرستی آن حدود دو سال برعهده رهی معیری قرار گرفت و پس از رهی، در سال ۱۳۴۶ نوبت به یک موسیقیدان قدیمی و با تجربه، محمد میر تقیی رسید. او نیز پنج سالی گلها را به همان شیوه و سیاق پیرنیا اداره کرد و بعد به سبب گرفتاری به بیماری قلبی از آن کناره گرفت. سال، ۱۳۵۱ سال دگرگونی بود و گلها نیز سرپرستی پیدا کرد که می خواست تحولی در محتوای شعری و موسیقائی آن پدید آورد. هوشنگ ابتهاج، (ه. ا. سایه) علاوه بر آشنائی با شعر کلاسیک ایران، با شعر نو مانوس بود و از موسیقی سنتی نیز تنها لذت نمی برد، زیر و بالای آن را عمیقاً می شناخت و با استادان طراز اول موسیقی دوستی و همنشینی داشت.

« سایه » با تعلق خاطری که به شعر نو داشت - و همچنان دارد - راه ورود شعر و شاعران نو را به عرصه گلها گشود. از همین روی نیز نام تازه ای برای آن یافت: گل‌های تازه! پس شاعران نو، خوانندگان، نوازندگان و گویندگان تازه ای نیز وارد گلها شدند. سایه چندی بعد برنامه گل‌های دیگری را پدید آورد با عنوان « گلچین هفته » که کما بیش می توانست جانشین گل‌های رنگارنگ تلقی شود.



در گل‌های تازه به نظر می رسد که مانند گل‌های پیرنیا سهم شرکت مردان بیش از زنان خواننده بوده است. از میان مردان نیز بیشتر محمدرضا شجریان و عبدالوهاب شهیدی برنامه داشته اند، پس از آن نوبت به ایرج و قوامی، خوانساری، گلپایگانی و نادر گلچین می رسد. در میان زنان سهم شرکت بیشتر با الهه، هنگامه اخوان و سیما بینا بوده است و پس از آنها است که نام مرضیه، هایده، حمیرا و مهستی به میان می آید. حسین علیزاده، محمدرضا لطفی و پرویز مشکاتیان، آهنگسازان و نوازندگان نوآور سنتی نیز وارد گل‌های تازه شدند. در طی شش سال سرپرستی سایه تا انقلاب اسلامی ۲۰۱ « گل‌های تازه » و مقادیری « گلچین هفته » تولید و پخش شده است.

جاهای خالی

و اما در جشنواره گلها، که در لندن از سوی بنیاد توس و در تجلیل از داوود پیرنیا، برگزار شد، چند تن از « به قول امروزی ها » « اهالی موسیقی » نیز شرکت داشتند و در لابلاي گفتار و تصویر و ویدیو، قطعاتی را به

صورت زنده اجرا کردند. طبعاً کوشش بنیاد در آن بود که تکه های اجرایی، پیشینه ای در برنامه گلها داشته باشد. ولی در عمل - و به ناگزیر - قطعات غیر گلهایی نیز در برنامه گنجانده شده بود. گفتیم به ناگزیر، از آن جهت که در این سال های دراز بیشتر هنرمندان دست اول گلها از دنیا رفته اند و بیشتر آنها هم که هنوز مانده اند - هر یک به دلیلی - نتوانسته بودند در جشنواره شرکت کنند. مثلاً جای مرضیه و شهیدی در برنامه خالی بود، با آن که از آنها دعوت به عمل آمده بود، به سبب بیماری و نقاهت، نتوانسته بودند بیایند. یاد همه از دست رفتگان و یاد نا آمدگان، از طریق تصویر گرامی داشته می شد. در عمل مجموعه تصویری ارزنده ای به حضاران عرضه می شد و آنها را به یاری توضیحاتی که همزمان با تصویرها پخش می شد با هنرمندان عرصه شعر و موسیقی گلها آشنا می ساخت. در این تصویرها، از آن گذشته با خاندان پیرنیا - و از جمله از نقش فرهنگی حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در بازشناسی تاریخ و فرهنگ ایران، آگاه می شدیم. پس از عبور از زندگی و اندیشه فرزندش داوود پیرنیا - به هنرمندانی می رسیدیم که در پرورش گلها با او سهیم شدند، از روح الله خالقی و رهی معیری تا پرویز یاحقی و پوران شاپوری.

در میانه پخش تصویرها، چند دقیقه ای از برنامه به داریوش پیرنیا، فرزند ارشد داوود پیرنیا وانهاده شد تا از اندیشه های عرفانی پدر و گرایشی که به سوی موسیقی سنتی ایران پیدا کرده بود، بگوید، داریوش انگیزه اصلی پدر در بنیاد « گلها » را میل به نگاهبانی از فضیلت های عرفانی عنوان کرد که موسیقی سنتی از دست آوردهای مهم آن است.

آس برنده!

باری از محتوای موسیقائی جشنواره می گفتیم که ناتمام ماند. « سورپریز تکان دهنده » جشنواره شاید حضور « ناهید دایی جواد » بود. همان دختر جوان اصفهانی که فقط با یک تصنیف در سالهای چهل دل از عارف و عامی ربوده بود. پیرنیا این تصنیف را که « غروب کوهستان » نامیده می شد، در یکی از بخشهای گلها - گمان می کنیم در گلهای صحرائی جای داد. ناهید در جشنواره نشان داد که صدایش پس از این همه سال همچنان جوان مانده است. او ما را با دو ترانه، به گذشته ها برد. به سالهای رستن ها و شکفتن ها، در همه حوزه های هنری، سالهای از دست رفته...!

دکتر سوسن مطلوبی، پزشک هنرمندی که سروش ایزدی نام شناخته تر اوست با صدای لطیف و قمر گونه خود، طراوتی دیگر به جشنواره بخشید. هر چند که فکر نمی کنیم آنچه او خواند یعنی « مرغ سحر » و « صورتگر نقاش چین »، در کارگاه گلها پرورده شده باشد، ولی « مرغ سحر » در زمانه ما، همه جائی همه زمانی شده است. به هر حال با صدای روشن « سروش » جاذبه دیگری پیدا کرد.

« آس برنده » ای که برگزار کنندگان جشنواره به زمین زده بودند، اکبر گلپایگانی بود. ولی همه را دلخور و سرخورده ساخت. نه آن که پر می خواند برای آنکه کم خواند. کم در معنای واقعی کلمه. برای نخستین بار می دیدیم که خواننده ای سنتی چنین به اختصار برنامه خود را تمام و علاقمندان خود را خمار می کند.

پرگویی آن هم در موسیقی سنتی بسیار ملال آور است ولی کم گویی هم حدی دارد. گلپا، مطلع غزل روانشاد بیژن ترقی را - که در باره اش صحبت خواهیم کرد - خواند و متوقف شد. « مست مستم ساقیا دستم بگیر / تا نیفتادم ز پا دستم بگیر... و تمام » کف زدن های بی وقفه، گلپا را به این ناگزیری رسانید که دست و دل بازانه یک بیت از غزلی دیگر را بخواند که بوی وطن دوستی نیز می داد و همه را مشتاق ادامه شنیدن می کرد. ولی گلپا دیگر چیزی نخواند. شاید با این نظر احتمالی که هر کس صدای او را می خواهد، بهتر است بلیطی بخرد و در کنسرت سه روز دیگر در لندن شرکت کند آن چه در جشنواره خواند ظاهراً آگهی برای کنسرت های بعدی او بود!